

تحلیلی از

آواز زمین

فریاد مردی که زندگی را بدرود میگوید

* * * * *

« گوستاو مالر » بهنگامی دست به آفرینش « آواز زمین »^۱ برد که طیب وی ناراحتی و بیماری قلبی اش را فاش نموده بود. این ناامیدی و رنج نخستین، در نحوه تفکر «مالر» بسی مؤثر واقع شد و وی را آگاه‌تر و روشن‌بین‌تر بازندگی مواجه ساخت. خود در همان دوران تیره و تارزندگی نوشت :

« همه چیز را در پرتو روشنائی جدیدی می بینم . من هم
« اکنون تشنه زندگی ام، خیلی بیش از آنچه که پیش از
« این بوده ام و هستی و وجود بسیار شیرین تر از آنچه
« که در پیش بوده است، در نظرم جلوه دارد . »

و این نحوه تفکر جدید، وی را برانگیخت تا اثری را بپردازد که در آن احساس شادی عمیق از زیبایی مائده های زمینی با « رضا و تفویض

در برابر آسمان و خدا در آمیخته است .

برای ساختن چنین اثری وی به اشعار قدیمی چینی که توسط « هانس بتگه »^۱ با امانت بیشتری بآلمانی برگردانده شده بود، متوسل شد. تأکیدی که در این اشعار بر روی ناپایداری جوانی و خوشبختی میشود آن را به رباعیات «خیام» نزدیک میسازد که توسط « فیتزجرالد » بزیبائی تمام به انگلیسی درآمده است.

عاقبت « آواز زمین » بسال ۱۹۰۸ در « تیرول جنوبی » نوشته آمد و « مالر » آفریننده متفکر آن هرگز توفیق نیافت که اجرای آنرا بشنود. زیرا که نخستین بار، این اثر عرفانی ۶ ماه پس از مرگ وی در مونیخ و برهبری « برونوالتر » اجرا درآمد. اینک باختصار بخش های گوناگون « آواز زمین » را از نظر میگردانیم :

۱ - The Drinking Song of Earth Sorrow :

این بخش از اثر برای «تنور» وار کسترنگاشته شده و بر روی اشعاری چنین استقرار یافته است :

« .. هم اینک شراب در جام طلائی بر تو افکن میشود ولی

« هنوز نباید نوشید -

« - نخست من آوازی برای تو خواهم خواند

« بگذار آواز غم من بشکل خنده در روان تو انعکاس

« پیدا کند... »

این آغاز پراز احساس « آواز زمین » در مایه ای که همواره مورد

سلیقه مالر بوده است قرار دارد : می مینور.

موومان مزبور، با تمپوی « آلگرو پزانتو » آغاز میشود و موتیف

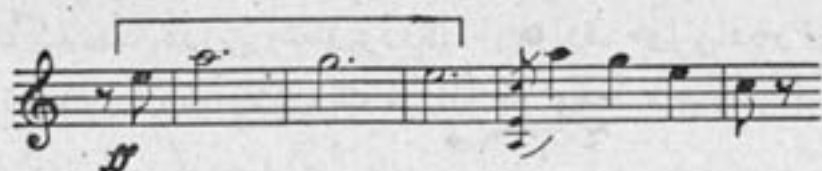
های برجسته آن که توسط « هورن » ها طرح میشود دارای فواصل چهارمی است

که اصولاً پایه کار قرار گرفته است :



۱ - Hans Bethge - ۲ - ترجمه تحت اللفظی عنوان این بخش « ترانه میخواری غم زمین » است. « ترانه میخواری » نوعی از آوازهای قدیمی اروپاست.

پس از آن ویولن‌ها، تمی را شروع میکنند که در این اثر مالر بعنوان وسیله هماهنگی و اتحاد میان موومان‌ها بکار گرفته شده است :



موتیف اصلی این بخش به خلق يك محیط « پنتاتونيك » نائل می‌آید که باموسیقی چینی نزدیکی فراوانی دارد.

نحوه عمل انفرادی سازهای بادی و زهی بخوبی میتواند بازگوی خلوص و صافی خطوط ملودی باشد.

قطعه، سرشار از همه آنچیزهایی است که مالر بدانها عشق می‌ورزید: آرپژهای زیبا بر روی «هارپ»، آوای لرزان واضطراب آمیز «فلوت» که زمزمه کنان القاء کننده حادثه شومی است و نوای گنگ و خفه «ترومپت» ها. برگردان غم‌انگیز: «زندگی تاریک است، مرگ نیز تاریک است..» با جبر و تفویضی که در آن تزییق شده است سه بار، و هر بار قدری بالاتر و نیز با تشدید بیشتری، بتکرار در می‌آید.

موومان مزبور با تخیلی در باب مرگ که به «روماتیسیم» غلیظی نیز درآمیخته است، به اوج هیجانی خود میرسد و آواز تنهایی که پس از آن سر میرسد، در فاصله يك اکتاو به سیر نزولی و هم‌انگیزی می‌پردازد :

« .. در گورستان، و در زیر نور ماه، روحی سرکش وجود دارد که نارسا نجوا میکند... »

در آخر موومان، تم «تردید» بارفت و برگشت‌های میان ماژور و مینور بخوبی احساس میشود و این تردید از آن روح سرگشته مالر است :

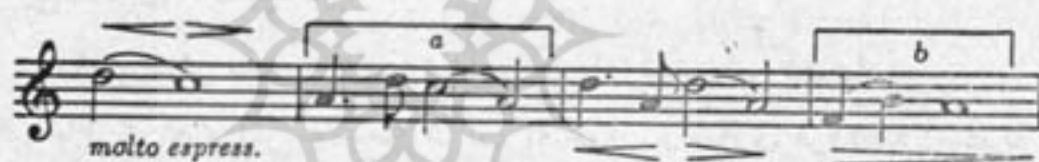
« .. زمان ما در رسیده است . رفیقان! جام‌های طلائی را در کشید !... »

و موومان پایان میرسد .

۲ - تنهائی خزان :

این بخش برای « کنترا آلتو » و ارکستر تنظیم شده است:
« .. غبار خزان بر سراسر دریا سایه ای کمرنگ گسترده
است . درختان سرما زده همچنان پایدار ایستاده اند .
« همانند آنکه دست هنرمندی آنها را ترسیم کرده است .
« غباری زمردین بر فراز تمامی برگها و تیغه ها سایه گستر
است ... »

موومان دوم بایک حالت بیحال و کشیده و توسط اوا ، کلارینت و ویولن ها آغاز میشود بدان نحو که چون رشته هائی ظریف با ظرافت تمام درهم می بیچینند و در نتیجه ، بافت لطیف غم زده ای را می آفرینند .
ابوا با اجرای ملودی سر آغاز موومان مجدداً همان فاصله های چهارمی را که مورد علاقه اساسی مالر است پیش میکشد:



گرایش بجانب عواطف ذهنی و درونی در این بخش ، از راه جهش - های فراوان ملودی که توسط تمامی ارکستر نواخته میشود ، نشان داده شده است . ساختمان این بخش بر اوج - عواطف بشری قرار دارد . ملودی در اینجا پس از یک فروکش ملایم به توانالیت تیره ر مینور رجعت میکند . موسیقی این بخش رنگ باخته ، تجریدی و بنحو عجیبی نیشدار است .

۳ - جوانی :

این قسمت خاص « تنور » و ارکستر است و واجد توصیفی از یک منظره دل انگیز چینی است : قهوه خانه ای که کنار رودخانه موج قرار دارد و دوستانی که در آنجا گرد آمده اند ، مینوشند ، صحبت میکنند و یا چیزی می - نویسند ، در حالیکه تصویر آنان در امواج رودخانه منعکس میشود . نمونه های

پنتاتونیک در اینجا بخوبی توانسته است به موسیقی مالر ظرافتی را که خاص موسیقی چین است بیخشد.

۴- زیبائی :

برای کنترآلتو و ارکستر تنظیم شده و بیشتر رنگ عشق و محبت بخود گرفته است. دختران جوان بساحل رودخانه میروند و گل میچینند. اندام زیبا و دل‌انگیز خود را در رودخانه و در زیر پرتو درخشان خورشید می‌شویند. ناگهان گروهی از جوانان سلحشور و زیبا ازدور نمایان میشوند. جوانانی که لباس نظامی ارتش اتریش را بتن دارند. دختران بیشتر اشتیاق دارند که جوانان «تیرول» بسویشان بیایند لکن بهرحال عشق، از هرمرز و سرحدی قوی‌تر است. میزان‌های آخر این بخش محیطی خاص می‌آفریند که سرشار از حسرت است. حسرت از گذشته! و بهمین سبب باچاشنی رومان‌تیسیم گزیرناپذیری درآمیخته است.

۵- می‌زده‌ای در بهار:

در این بخش مجدداً «تنور» بهمراهی ارکستر شرکت دارد. شاعری که بر اثر نوشیدن شراب به خواب و خماری فرورفته است با آوای دل‌انگیز پرنده‌ای بیدار میشود:

«... از او می‌پرسم اگر بهار فرارسیده است، برای همگان
همچون رویائی خواهد بود و او نجوا میکند: آری!
بهار در اینجا است!»

و شاعر، خشنود و راضی، جام خود را دوباره لبریز می‌سازد. تمپوی این بخش، «آلگرو» است و کمی گستاخ بنظر میرسد. گفتگوی میان شاعر و پرنده در این قسمت از سادگی و بی‌تکلفی خاصی برخوردار است که تزریق آن به یک اثر تنها از عهده آفریننده‌ای چون «مالر» برآمدنی است.

۶- آخرین بدرود :

این بخش که برای «کنترآلتو» و ارکستر نوشته آمده بیست و چهار

دقیقه بطول میانجامد و از این لحاظ شبیه به موومانى از يك سنفونى است. ایجاد رنگهای تیره این بخش از « آواز زمین » بعهد ساز هائى چون: ابوا، باسون، هورن، ویولا، زنگ (ناقوس) است که در امتداد آوای دوهارپ ادامه مییابند و آکورهای سرآغاز آن در محیط متفکرانه‌ای استقرار پیدا میکند:

« .. خورشید در پس کوهها غروب میکند.

« برفراز تمامی دهکده‌ها سایه‌شب گسترده شده است.

« من در اینجا بانتظار دوست خویش میمانم.

« منتظر میمانم بخاطر آخرین بدرود! »

خط ملودی غنائی و عاشقانه مزبور که بر روی زمینه صدائی ضعیفی که توسط کلارینت و هارپ‌ها ایجاد شده، مستقر میشود میتواند نمود کامل شخصیت مالر بحساب آید.

« ای رفیق من! تا کی باید در انتظار وجود تو بمانم.

« تا با هم از زیبایی این غروب لذت برگیریم.»

و این تکه‌ای است در وصف و برای زیبایی:

« ... ای زیبایی! ای دنیا! جامهای خود را با عشق و زندگی

« ابدی تهی سازید! »

در اینجا آوای یکنواخت زنگ‌ها ما را بگذشته غم‌انگیز قطعه و به-
تونالیتۀ دومینور بر میگرداند.

در اینجا « اینترلود » خاصی آشکار میشود که با همه بیگانگی و غرابتی که در آن است یادآور بعضی آثار برلیوز و لیست تواند بود. این مرتبۀ - مارش مانند - که در حقیقت تشبیح مناسبی در مرگ يك قرن است - واجد « موتیف » عمیق و مرموزی است که از سه نوت اولیه تم اصلی انحراف‌جسته است :



بدینگونه مالر «ماژور» را درهم می شکند و به تخیلات جوانی خویش رجعت میکند و چون رهگذری تنها از خویش می پرسد:

« .. بکجا میروم؟ »

و خود پاسخ میدهد:

« .. همچون آوارگان سربکوه میزنم ، تا آسایشی برای

« قلب تنهای خود جستجو کنم »

و موسیقی به مقصد نهائی خود، مایه دو ماژور، میرسد و دیگر در اینجا همه چیز آشکار شده است . زیرا که «دو ماژور» را با «می مینور» - مایه نخستین قطعه - رابطه و قرابتی است.

آشکار میشود که این طرح پهناور ، با همه بالا و پائین رفتن های کروماتیک آن بر روی توانالیتة اساسی ثابتی استوار است.

« قلبم به سکوت گزاینده است و در انتظار آنست که زمانش

« دررسد .

« زمین زیبا و دوست داشتنی در همه جا گسترده است .

« همانطور که شکوفه ها در بهار . همه چیز دوباره به سبزی

« میگراید،

« و آسمان آبی همه جا و همیشه درخشان خواهد بود . همیشه!

« همیشه! ... »

و بهنگامی که آوائی کلمه « همیشه » را تکرار میکند ارکستر با

رنگ درخشان خود آنرا همراهی مینماید . کلمه ای که آنقدر بتکرار درمیآید تارفته رفته محو و خاموش میشود ..

مالر خود میدانست که این «آداژیو» ی آخرین، « آواز زمین » را به اوج غنای هنری میرساند ، چه که در نامه ای به برونو والتر مینویسد:

« .. چه فکر میکنید؟ .. آیا تا با آخر آنرا تحمل خواهند کرد؟

« آیا مردم به شنیدن آن از خویشتن جدائی نخواهند گرفت؟ »

همین بخش از «آواز زمین» در نظر همگان ، انعکاس بسدرود مالر

بازندگی است . بدرود مردی که دنیائی از تخیل و رؤیا در خود داشت و

به همین سبب مبرزترین نماینده قرن بود که در آن میزیست .

نوشته جوزف مکلیس

ترجمه محمود خوشنام